

بخش دوم

"حاکمیت ملی" و "حاکمیت مردم (حاکمیت ملت)" دو مقوله سیاسی هستند که معانی آنها کاملا متفاوت است!

در پاسخ به اتهامات و "حکم... " صادره از سوی آقای دکتر علی راسخ افشار!!!

"... من و تو یکبار محمد علیشاه را بیرون کردیم و شادمان بودیم که مشروطه و آزادی را بدست آوردیم، اما بر ایمان کودتای ۱۲۹۹ را تدارک دیدند و رضا خان قلدردیکتاتور آدمکش را تراشیدند. پس از این شکست دلمان به مصدق خوش بود و چه قدمها که او در راه آزادی ما برداشت. اما سازمان سیا، چشم دیدن آزادی ما را نداشت. باز شکست خوردیم، ۲۸ مرداد همه آرزوها و امیدهای ما را بر باد داد. ۲۵ سال گذشت تا باز خداوند نعمت وجود امام خمینی را بما ارزانی داشت. ..."

"مردم، خواهران و برادران عزیز من، بیائید بکوری چشم آنها که نمیخواهند ببینند ایران آزاد و مستقل شده است و خود کفا و آباد خواهد شد..."

"... آیا ما توانستیم نهضتی شبیه نهضت ملی شدن نفت بوجود آوریم؟ رفقا، نه. برای اینکه وارد بحث روز شویم اجازه دهید اول انقلاب ایران را تجزیه و تحلیل کنیم، گروهی میگویند این انقلاب اسلامی است و بعضی ها حتی پارافراتر مینهند و میگویند چون شهادت در مذهب شیعه جا و محلی خاص دارد این مذهب شیعه بوده است که باعث این انقلاب عظیم شده است، عده [ای] میگویند این انقلاب ملی است و ارتباطی به مذهب ندارد، و بالاخره دسته [ای] میگویند این انقلاب انسانی است و نه خصلت اسلامی دارد و نه جنبه ملی ایرانی. باید گفت اینها همه یک چیز میگویند. این جنگ و دعواها همان داستان عنب و انگور و ازم است که مولانا در مثنوی بخوبی آنرا شرح داده است. واقعیت اینست که این انقلاب هم اسلامی است، هم ملی است، هم انسانی است و اصلا اینها در زمینه آنچه در ایران اتفاق افتاده است فرقی با هم ندارند. شعارهایی که امام مطرح کردند چه بود؟ گفتند آمریکاییها و امپریالیستها نفت شما، هستی شما را غارت میکنند..."

"... امام خمینی سکه ایست که هر دو رویش میدرخشد، او یک ایرانی است، چرا اینهمه که در عراق بود با آنکه اکثریت جمعیت عراق شیعه است در جهت انقلاب ملت عراق بر علیه تکریتی ها آنچنان اقدامی نکرد؟ چون او ایرانی است و اول باید پایگاهی استوار در میان ملت خود ایجاد کند پس یک رهبر بزرگ و عالیقدر ملی است و روی دیگر این سکه تابناک و درخشان یک رهبر مذهبی است. او یک مجتهد صاحب رساله و مرجع تقلید است و علاوه بر همه اینها او یک انسان پاک و صادق و صالح و بی نیاز و عادل و مبارز است. افسوس که در میان مراجع تقلید چنین رهبرانی نادر هستند...." (همه جا، تکیه از من است).

به نقل از سخنرانی دکتر علی راسخ افشار در کرمانشاه، در تاریخ ۲۹، ۳، ۱۳۵۸

جناب دکتر علی راسخ افشار در مقاله مورد بحث همچنین نوشته اند:

"... به دوران ما مسئله استقلال بسیار پیچیده شده است. از باب مثال آیا کشور اسرائیل و یا اردون هاشمی را میتوان مستقل بشمار آورد؟ آیا رئیس جمهور آمریکا مستقل است یا در اتخاذ پاره‌ای از تصمیمات خود در رابطه با قدرت یهودیان آمریکائی آزاد نیست و استقلال ندارد و نمیتواند آنچه را صحیح میداند بخاطر رعایت قدرت یهودیان، تحقق بخشد؟ اینگونه سئوالها را میتوان ادامه داد و مثالهای بیشتری را به این چند مورد اضافه کرد. آنچه مسلم است کشوریکه تنها منبع عمده در آمدش نفت است را نمیتوان مستقل دانست. کشوریکه چه از جهت مواد غذایی و چه برای رفع نیازهای صنعتی اش نیاز کامل به کمک کشورهای دیگر دارد را نمیتوان مستقل دانست. نه ایران قاجار و نه ایران رضاشاهی و نه ایران محمد رضاشاهی و نه ایران جمهوری اسلامی، هیچیک استقلال کامل ندارند و از قدرتی که پشتوانه ملی داشته باشد بر خور داور نیستند تا از آن موضع بتوانند در فعل و انفعالات سیاسی خود عمل کنند. این دولت ملی دکتر مصدق بود که اتکاء به ملت داشت و از موضع قدرت متکی به ملت، با ابر قدرتها و در سطح جهانی عمل میکرد و شایستگی آنرا دارد که "حکومت ملی" نام گیرد. و این حزب توده و دربار خائن و کار گزاران مزدور بومی بودند که خود را در اختیار قدرتهای بیگانه گذاردند و به کودتای ننگین انگلیسی- امریکائی امکان تحقق دادند. این سئوال برای من مطرح است که چگونه سوسیالیستهای مدافع نظام ولایت فقیه که خود را بغلط سوسیالیستهای مصدقی می‌نامند و حالا آقای حسن بهگر بخود اجازه میدهند که حاکمیت دینی و استبدادی جمهوری اسلامی که دشمن ملت و منافع و مصالح ملی می‌باشد را حاکمیت ملی بنامند. نه آقای بهگر! اینکه شما می‌نویسید، "اکنون بسیاری از کشورها از جمله ایران بنا به تعریف حکومت ملی عضو سازمان ملل و دارای دستگاه سیاسی... الخ می‌باشد" این تر شما غلط است. بفرمائید این تعریف حکومت ملی را از کجا آورده‌اید. هیئت‌ر هم مجلس داشت و انتخابات میکرد و آلمانی بود، لنین و استالین و موسولینی و خروشچف و برژنف و بسیاری از کشورهای دیگر آسیا و افریقا و امریکای جنوبی، همه مظاهر یک نظام دموکراسی را دارند. اما هیچ انسان دموکرات و فرهمند هیچگونه ارزش و اعتباری برای اینگونه دموکراسی‌ها و حاکمیتها قائل نیست. اینها چیزی جز خیمه شب بازی و ادا و اطوار دموکراسی و حاکمیت ملی را در آوردن چیز دیگری نیستند. این اهانت به ایده دموکراسی و دموکراتهای ایران و جهان است که نظامیکه در آن از ادیخواهان را قطعه قطعه میکنند، دانشجویان و جوانان را میکشند و شلاق میزنند و حقوق بشر را لگد مال میکنند و روزنامه نگاران را به زندان میکشند و قاضی سعید مرتضوی سبمل دستگاه دادگستری و عدالت آن است را "حاکمیت ملی" بنامیم. اینکه منافع اقتصادی پاره‌ای از کشورهای صنعتی خواستار حفظ و تداوم نظام جمهوری اسلامی هستند را میتوان فهمید اما چه انگیزه باعث شده است که عناصری آب توبه به سر این رژیم ضد ملی بریزند و آنرا تطهیر کنند، به راستی سئوال بر انگیز است؟؟؟" (همه حا تکیه از من است.)

برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم، من بخشهایی از مقاله آقای دکتر علی راسخ افشار را نقل کردم، تا برای خوانندگان محترم روشن شود که ایشان بر پایه کدام استدلال و تحلیل به آقای حسن بهگر و همچنین ما "سوسیالیست های مصدقی"، انتقاد دارند و بر اساس کدامین دلیل و مدرک، ما سوسیالیست های مصدقی را بدفاع از "نظام جمهوری اسلامی" و "نظام ولایت فقیه"، متهم می‌نمایند.

آقای دکتر علی راسخ افشار، بر پایه نقل قولی که در بالا اشاره رفت، بارسیاسی که مقوله "آزادی" برای انسانها به ارمان می‌آورد، را اصولاً نادیده می‌پندارند، و همانطور که اشاره رفت معنای "آزادی" را معادل معنای "استقلال" فرض می‌کنند. برای ایشان، "برده" ای که در یک نظام برده داری بهیچوجه آزاد نیست و یا انسانهایی که در نظامی استبدادی، از حق اظهار نظر و ابراز عقیده خود محرومند، و یا حتی در جوامع سرمایه داری که افرادی همچو آقای بوش رئیس جمهور فعلی آمریکا، موظف به رعایت منافع افشار و طبقات معینی هستند، را در یک سطح قرار داده و مدعی شده اند که، آنها همگی "استقلال" ندارند.

ایشان در همین نوشته مورد بحث، بارسیاسی "استقلال" برای انسانها را، با بارسیاسی "استقلال" کشورها، یکسان تصور می‌کند. مشکل کار ایشان نیز در همین تصور غلط، نهفته است. حتی اگر ما فرض را بر این قرار دهیم که چنین نظریه ای درست باشد، آیا بهتر نبود که ایشان بجای اینهمه فحاشی و اتهام به دگراندیشان، در مرحله اول به تبلیغ آن نظریه همت می‌گماردند و سعی می‌کردند تا آن نظریه را بیک نظریه جهانشمول تبدیل کنند و سپس، انتظار این را داشته باشند تا دیگران نیز همچون ایشان فکر کنند؟

در اینجا این سئوال مطرح است که چرا شخصی نظیرایشان با اینهمه تجربیات سیاسی و اجتماعی! بجای بهره‌وری از تجربیات خویش و راهنمایی و کمک ب دیگران، حتی "دگراندیشان" و مخالفین و منتقدین، قلم خود را در خدمت شایعه پراکنی، تهمت و افترا بکار برده اند، و بجای "روشنگری"، سعی در مسموم کردن فضای سیاسی دارند؟ کوششی، که در نهایت بهیچوجه نتیجه مثبتی بهمراه نخواهد داشت!

در این رابطه ، آقای حسن بهگر ، با انتشار مقاله ای تحت عنوان : **"آزادیخواهی که حکم خفقان می دهد** **!!؟"** ، در رد اتهامات آقای دکتر علی راسخ افشار بر علیه وی ، دست بروشنگری زده است، که من در اینجا از تکرار آن نقاط خودداری میکنم، و بخوانندگان محترم خواندن این مقاله را توصیه می کنم.

آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله ای که در نقد نوشته آقای بهگر بنگارش در آورده ، منظور داشته اند : **"پیش از ایشان [آقای حسن بهگر] هم سالهاست که آقای دکتر منصور بیاتزاده در نوشته‌ها و سخنرانیهای خود میسر این کشف مهم [تفاوت بین "حاکمیت ملی" و "حاکمیت ملت"] هستند! و در دفاع خود از نظام جمهوری اسلامی از این جهت به این تمایز متوسل میشوند و استدلال ایشان هم بهمین گونه است. در این رابطه لازم میدانم از جهات گوناگون با این تز که حرفی بی اساس و غلط است برخورد کنم."** (تکیه از من است).

و حال رابطه "دفاع دکتر منصور بیات زاده" ، از "نظام جمهوری اسلامی" در چیست و یا کجاست، خود ایشان کوچکترین توضیحی در این مورد ارائه نداده اند .

در واقع جناب دکتر علی راسخ افشار ، با صدور چنان **"حکمی"** ، پای خود را درست در جای پای سازمان مجاهدین خلق آقای مسعود رجوی نهاده است ، فقط با یک تفاوت ، و آن اینکه مجاهدین خلق در هر زمان که تصمیم ناسازگویی به ما می گرفت - آنهم تنها بدین دلیل که ما سوسیالیست های مصدقی ، علیه بعضی از عملکرد ها و نظرات غلط آن سازمان دست به روشنگری می زدیم و یا انتقادی داشتیم ، حد اقل آنقدر مروت داشتند که تمام فحش ها و رجاله بازیهایشان ، از جمله **"حکم"** معروف ، **"پاسدار سیاسی ولایت فقیه"** بودن را فقط نثار شخص من می کردند و به دیگر اعضای سازمان سوسیالیست های ایران کاری نداشتند. اما ، جناب دکتر علی راسخ افشار ، حتی آن **"مروت"** مجاهدین را نیز ندارد ، که حد اقل به اتهام و دشنام گویی بمن - فردی که حدوداً سابقه چهل و پنج سال آشنائی دارد - بسنده کند و آنعهه افراد که خود را **"سوسیالیست های مصدقی"** ، می نامند ، چه آن عده افرادی را که این حضرت سالهای سال است می شناسد و چه آنهایی را که نمی شناسد ، متهم به **"دفاع از نظام جمهوری اسلامی"** و **"مدافع نظام ولایت فقیه"** ، ننماید، و یا حداقل در این مورد مدرک و یا سندی از خود ارائه دهد!

در همین رابطه ضروریست خاطر نشان کرد که ، **"دمکرات ها و آزادیخواهان"** ، هیچگاه بر اختلافات سیاسی و نظری خود با دیگر نیروهای سیاسی سرپوش نمی گذارند و در مبارزه سیاسی و طرح مواضع و نظرات خود و مخالفت با عقاید و عملکردهایی که صحیح تشخیص نمی دهند - با حفظ حرمت انسانی و محترم شمردن اصل فردیت - ، کوچکترین توجهی به روابط دوستی و حتی روابط فامیلی نمی کنند . امری که مورد تأیید من نیز هست . با توجه باین اصل ، بنظر من انتقادی به آقای دکتر علی راسخ افشار وارد نیست، که چرا ایشان به نظرات سیاسی مطرح شده از سوی ما سوسیالیست های مصدقی - **نظریه ی "حاکمیت ملی" و "حاکمیت ملت" دو مقوله کاملاً متفاوت هستند -** ، انتقاد کرده و دست بمخالفت زده اند . برعکس، من مخالفت ایشان را قدمی مثبت در جهت **"برخورد عقاید و آراء"** ارزیابی می کنم . چون تنها در بحث و گفتگو و نقد نظرات و عقاید با دیگران است که می توان به اشتباهات ، کمبود ها و نقائص یکدیگر پی برد و احیاناً در جهت اصلاح آنها گام برداشت . اما ، بمسئله ای که ایراد وارد است ، **چگونگی "شیوه" طرح مسئله مورد اختلاف می باشد که ایشان سعی و کوشش کرده اند ، بجای ارائه استدلال و یا سند و مدرک ، به حربه تهمت و افترا و برجسب متوسل شوند!**

اما در همین مورد، اشاره به یک نکته نیز ضروریست ، و آن اینکه ، **"دمکراتها و آزادیخواهان"** بر پایه نظرات و عقایدیشان با دگراندیشان و رقبا و مخالفین سیاسی ، دست بمبارزه نظری ، مجادله و بحث می زنند و با روشنگری و توضیح در جهت اصلاح نظرات دگراندیشان و رقبا و مخالفین سیاسی ، عمل می کنند . در واقع مبارزات احزاب و سازمانهای سیاسی دمکرات و آزادیخواه در جوامعیکه **"نظام دمکراسی"** بر آن ها حاکم است ، با چنین نحوه ای پیش می رود.

متأسفانه ، آقای دکتر علی راسخ افشار مبارزه نظری و سیاسی خود را در این مقاله مورد بحث ، نه بر پایه روالی که مابین نیروهای سیاسی دمکرات و آزادیخواه جوامع دمکراتیک غرب رسم است ، مطرح کرده اند ، بلکه ایشان همچون **"امام جمعه"** های طرفدار **"نظام ولایتی"** و مفسرین سیاسی صدای وسیمای جمهوری اسلامی و نویسندگانی همچون آقای حسین شریعتمداری و ... عنوان می کنند. مگر نه اینکه مبلغین **"نظام"** ، حاکم بر ایران ، یعنی طرفداران **"نظام جمهوری اسلامی"** و **"نظام ولایت فقیه"** ، بر پایه

سیاستی که از یک سوء ، کوچکترین ارزشی برای " اصل فردیت " و در واقع " حقوق بشر " و " حرمت انسانی " قائل نیستند ، و از سوی دیگر بر پایه شایعات ، افترا و بهتان و دروغ و نه بکار گرفتن منطق و استدلال ، به جنگ منتقدین و مخالفین نظری خود ، می روند؟ و یا با سوء استفاده از احساسات مذهبی مردم در جهت شکستن شخصیت و حرمت انسانی منتقدین و مخالفین خود می کوشند ، و حتی در بسیاری از موارد ، حذف فیزیکی آنها را در دستور کار خود داشته و هنوز هم دارند؟!

اما ، بنظر من که خود را طرفدار " راه مصدق " می دانم ، یکی از دلایل چنان اعمالی غیر دمکراتیک ، همانا عدم رعایت آزادی بیان ، قلم و عقیده از سوی آن جماعت " حزب الهی " است که با " اصل فردیت " ، " جامعه پلورال " و " پلورالیسم " شدیداً مخالف هستند. حال چرا فردی همچون دکتر علی راسخ افشار که ادعا دارند که تمام محسنات و ارزش های خوب سیاسی ، جزئی از " آزادی " هستند ، بطوریکه حتی واژه " استقلال " ، را معادل " آزادی " می دانند ، این چنین برخورد غیر اصولی و غیر دمکراتیکی با دگراندیشان دارند . این چنین طریقه برخوردی ، بس سؤال برانگیز می باشد!

همانطور که در بخش اول این نوشته اشاره رفت ، آقای دکتر علی راسخ افشار در مقاله مورد بحث ، پایه استدلال و اتهامات خود را ، بر پایه یک تعریف غلط ، که ایشان در رابطه با واژه " استقلال " در دوران های ما قبل " نظام دمکراسی " ارائه داده اند ، گذاشته و در واقع ، نمی خواهند قبول کنند که در دوران های ماقبل نظام دمکراسی ، " استقلال " و " استبداد " ، اگرچه همزمان در " در دوران داریوش و هارون الرشید و نزن و لویی چهاردهم و شاه عباس " ، وجود داشته اند ، ولی در آنزمان نیز ، آن دو مقوله کاملاً متفاوت بوده اند ، همانطور که در مقطع کنونی ، آن دو ، دو " ارزش " جدا از یکدیگر هستند!

در رابطه با " حکم " آقای دکتر علی راسخ افشار ، مبنی بر اینکه " سوسیالیست های مصدقی " ، " مدافع نظام ولایت فقیه " ، و " نظام جمهوری اسلامی " هستند ، سئوالاتی می تواند مطرح باشد و آن اینکه :

آیا ما سوسیالیست های مصدقی ، بر " حکم حکومتی " ولی فقیه ، صحه گذاشته ایم و به آن " احکام " ارتجاعی که حتی در مغایرت با قانون اساسی جمهوری اسلامی نیز قرار دارد ، اعتراض ننموده ایم و در مورد آن دست به افشاگری و روشنگری نزده ایم ؟

آیا بعملکرد شورای نگهبان و قانون ارتجاعی " نظارت استصوابی " اعتراض نکرده و بجای اینکه اعمال آن نهاد را افشا و محکوم کنیم ، آنرا برسمیت شناخته و مورد تأیید قرار داده ایم؟

آیا شدیداً به عملکرد قوه قضائیه و همچنین دادگاه هائی بنام " دادگاه های انقلاب " ، اعتراض نکرده ایم؟

آیا در رابطه با تز " مردم سالاری دینی " رئیس جمهور ، آقای سید محمد خاتمی و گروه های معروف به " اصلاح طلب " و برخی عناصر " ملی - مذهبی " ، دست بروشنگری نزده و اظهار نداشته ایم که یکی از پیش شرط های دمکراسی ، " جدائی مذهب و ایدئولوژی از دولت " است ؟

آیا ما سوسیالیست های مصدقی بیان نکرده ایم که حتی با تحقق صد در صد قانون اساسی جمهوری اسلامی ، نمی توان به " نظام دمکراسی " در ایران دست یافت ، و بر این امر تأکید نورزیده ایم که ، تحقق آن خواست - نظام دمکراسی - ، تغییرات کلی در قانون اساسی را می طلبد ؟ ...

و اما در باره رد ادعاها و تهمت های آقای دکتر علی راسخ افشار ، و بخاطر تفهیم بهتر مسئله مورد اختلاف ، اشاره به بعضی مسائل تاریخی و نظری ، ضروری می باشد.

من (دکتر منصور بیات زاده) ، با چگونگی شیوه برگزاری " رفراندوم " در تاریخ ۱۲ فروردین ماه ۱۳۵۸ توافق نداشتم. در آنزمان ، مخالفت خود را طی اعلامیه ای که با امضاء ۱۵ نفر دیگر از دبیران سابق کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی منتشر شد ، اعلام داشتیم .

انتشار اعلامیه مذکور در رابطه با این موضوع بود که قبل از رفراندوم ، یک سازمان دانشجویی ، معروف به " سیس " ، یکی از تشکلهای دانشجویی در خارج از کشور که بعد از انشعاب کنفدراسیون جهانی ، همچون تشکلهای دیگر ، خود را " کنفدراسیون محصلین و دانشجویان ایرانی " می نامید (اکثر اعضای آن تشکل از طرفداران سازمان انقلابی حزب توده بودند - یکی از تشکلهای سیاسی طرفدار اندیشه مائوتسه

دونگ، که بعداً با ائتلاف با چند گروه مائوئیست دیگر، حزب رنجبران را تشکیل داد) اطلاعیه ای، بنام هیئت دبیران کنفدراسیون در تائید و پشتیبانی از "رفراندم"، انتشار داده بود. این اطلاعیه "سیس"، در تاریخ ۸، ۱، ۱۳۵۸ در بسیاری از روزنامه های ایران چاپ شد و آقای صادق قطب زاده، رئیس رادیو تلویزیون وقت ایران، با وجود اینکه کاملاً در جریان چگونگی انشعابه های تشکیلات کنفدراسیون جهانی قرار داشت، سعی کرد، اطلاعیه "سیس" را، بنام کل جنبش دانشجویی در حمایت از "رفراندم" کذائی اعلام دارد.

در پاسخ به پشتیبانی "سیس" از برگزاری "رفراندم"، ما در اعلامیه ی خود، که در روزنامه آیندگان در آن زمان نیز منتشر شد، نوشتیم:

"... با توجه به شیوه کار دولت موقت که در برگزاری رفراندوم نظریات کلیه نیروهای خلقی را دخالت نداده است. معتقدیم که شکل و محتوی برگزاری رفراندوم دموکراتیک نمی باشد و ما نیز مانند بسیاری از عناصر و سازمانهای خلقی اجباراً از شرکت مستقیم در این همه پرسوی محروم گشته ایم".

با توجه به توضیحی که در رابطه با مخالفت من و ۱۵ نفر دیگر از دبیران سابق کنفدراسیون دانشجویان... با چگونگی شیوه برگزاری "رفراندم" رفت، من "انقلاب بهمن" ۱۳۵۷ را، "انقلابی شکوهمند"، می دانم.

اما سمت و سوی و روندی که مبارزات و فعل انفعالات سیاسی - اجتماعی، بعد از پیروزی انقلاب در ایران طی کرد، بسیاری سئوالات و چراها در مقابل افرادی که در مقابل نظرات، عقاید و عملکردهای خود، احساس مسئولیت می کنند، قرار داد. برای پیدا کردن پاسخ به مسائل مطرح شده، همچنین، تجدید نظر در بسیاری از مواضع و نظرات ضروری بود.

برای مثال، محتوی همین نقل قول بالا از اعلامیه ۱۶ نفر دبیران سابق کنفدراسیون، بیانگر این واقعیت تلخ است که برداشت تمام امضاء کنندگان از جمله من، از دموکراسی و حقوق مردم ایران - صرفنظر از وابستگی گروهی و مسلکی -، در آن مقطع تاریخی، برداشتی اشتباه بوده است و معیار مورد استفاده ما نه بر پایه محترم شمردن "اصل فردیت"، بلکه با تقسیم ملت ایران به "نیروهای خلقی" و "نیروهای ضد خلق" یعنی محروم کردن بخشی از ملت ایران از حقوق دموکراتیک و شهروندی اش، قرار داشته است!! در واقع نظریه ای کاملاً ارتجاعی و غیر دموکراتیک، که هیچگونه رابطه و پیوندی با ارزش های تشکیل دهنده نظام دموکراسی نداشت.

تقسیم بندی ملت ایران از سوی جناحهای تمامیت خواه رژیم به "نیروهای خودی" و "نیروهای غیر خودی"، شباهت زیادی به تقسیم بندی ملت ایران از سوی ما به، "نیروهای خلقی" و "ضد خلق" داشت. تفاوت این دونظریه فقط در این امر نهفته بود که حضرات هیئت حاکمه جمهوری اسلامی، بر پایه نظرات خود، بخشهای بسیار بزرگی از مردم ایران را جزو، "نیروهای غیر خودی" تصور کرده و می کنند، و برای آنها کوچکترین حقوق سیاسی و اجتماعی قائل نمی شوند، در حالیکه ما در آن زمان بخش بسیار بزرگی از مردم را جزو "نیروهای خلقی"، تصور می کردیم، ولی برای "نیروهای ضد خلق"، کوچکترین حقوقی قائل نبودیم. در حقیقت ماهیت هر دو "معیار" یکی است، هر دو، ارتجاعی و غیر دموکراتیک هستند!!

من تازه پس از اینکه نیروهای طرفدار استبداد مذهبی بکلی بر جامعه حاکم شدند، باین اصل پی بردم که، یکی از شرایط اولیه تحقق دموکراسی در هر کشوری، صرف نظر از تغییرات زیر بنائی در جامعه، اصل جدائی دولت از مذهب و ایدئولوژی می باشد. قانون اساسی باید نسبت به ایدئولوژی ها و مذاهب، موضعی بیطرف داشته باشد. دفاع از آزاد بودن اجرای مراسم مذهبی - تمام مذاهب -، آری، ولی دولت مذهبی، نه!

با صراحت تام می توان گفت، که تقریباً بیشتر از ۹۹ در صد از افراد و نیروهایی که در آن مقطع تاریخی، خود را طرفدار "نظام دموکراسی"، می دانستند، خیال می کردند که پس از سقوط رژیم شاه، با کمک "روحانیت"، می توان نظام دموکراسی در جامعه متحقق ساخت. در همین رابطه بود که ما به آن بخش از روحانیون که بدلالی، حاضر نمی شدند تا در مبارزات سیاسی روز دخالت کنند، انتقاد و ایراد داشتیم و آنها را مورد طعن و لعن قرار می دادیم.

اگرچه ما در مبارزه با رژیم شاه، از "دموکراسی و آزادی و استقلال"، صحبت می کردیم، و خواستار تحقق "نظام دموکراسی" بودیم، ولی این واقعیتی است که کمتر به "ارزش" های تشکیل دهنده آن "نظام" مورد نظر، توجه می کردیم. زیرا در آن مقطع تاریخی بسیاری از آن "ارزش" ها را اصولاً نمی

شناختیم، و اگر عده ای مدعی باشند که قضاوت من صحیح نیست، و بودند افرادی که در آن زمان به این مسئله آشنائی داشتند - حتی اگر چنان ادعائی، و اقعیت هم داشته باشد - ، اسناد و مدارک موجود ، گواهی بر این امر دارند که ، بجز نوشته ای از آقای دکتر خسرو شاکری (زند) ، یکی از دبیران کنفدراسیون جهانی - که محتوی آنهم در رابطه با موضوع لائیسیته و سکولاریسم نبود ، بلکه خبر از آمدن فاشیسم مذهبی می داد - ، و احياناً شاید یکی دو نوشته و سند احتمالی ، شخصاً موردی را نمی شناسم که بدین مسئله ، اشاره کرده باشند.

همانطور که اشاره رفت ، من جزو آن عده از فعالین و کادرهای سیاسی خارج از کشور، بودم که به اصل "جدائی مذهب و ایدئولوژی از دولت" در دوران مبارزه علیه رژیم شاه ، واقف نبودم و آن اصل را ، بعنوان یکی از " ارزش " های محوری و اصلی نظریه دموکراسی، نمی شناختم . در آن دوران برخی از فعالین و مبارزین - بخصوص نیروهای وابسته به طیف چپ و کمونیست - ، نظریه ضد دین (آنتیسم) را تبلیغ می کردند ، که به بحث مابین افراد و نیروهای ضد دین تمام عیار که مذهب را به کلی نفی می کردند و نیروهائی که با نفی مذهب مخالف بودند ، دامن می زد. در واقع در آن مقطع تاریخی صورت مسئله ، بطور کلی ، غلط طرح شده بود . بجای خواست " جدائی مذهب از دولت " ، موضوع مبارزه با مذهب و نفی مذهب در کل ، در دستور کار اکثر نیروهای چپ قرار داشت. حتی نیروهای ملی و دمکرات نیز آن " خواست " را اصولاً ، مطرح نکردند، چون اکثر آن نیروها در مبارزات خود علیه رژیم استبدادی شاه خواستار اجرای قانون اساسی مشروطیت بودند - قانون اساسی که حق ویژه و اظهار نظر نهائی ، برای روحانیت شیعه را برسمیت شناخته بود - . در آن زمان هیچ فردی و یا سازمانی از نیروهای ملی و دمکرات ، در کنار خواست، " اجرای قانون اساسی مشروطیت " ، موضوع تجدید نظر در قانون اساسی، آنهم بخاطر حذف ، حقوق ویژه روحانیت و نقش مذهب از متن قانون اساسی را، مطرح نکرده بود. جالب اینکه ، زمانیکه قیام مردم شروع شد ، یکمرتبه ، همین نیروهای " آنتیست " ، در کنار دیگر نیروهای سیاسی ملی و دمکرات ، رهبری سیاسی یک مقام مذهبی را پذیرفتند!

اما پس از شکست مبارزه در راه کسب آزادی ، و نیز سرکوب نیروهای دگر اندیش از سوی تمام جناحهای هیئت حاکمه جمهوری اسلامی از جمله نیروهای موسوم به " خط امام " که بعد از دوم خرداد ۱۳۷۶ بخشی از آنها خود را " اصلاح طلب " می خوانند ، طی مطالعاتی در باره چگونگی روند دمکراتیزاسیون در جوامع اروپائی و بحث و گفتگو و جدل با دوستان سازمانی و همفکران در آن زمان ، در بسیاری از نظرات و عقاید خود تجدید نظر کردم - که این خود یکسری جدائیها و انشعابات را بهمراه داشت - ، تازه در آن زمان بود که من به " ارزش " های تشکیل دهنده دموکراسی پی بردم و با معانی و اژه ها و مفاهیم سیاسی که اکثراً معانی جهانشمول دارند ، آشنا گشتم .

مقاله آقای دکتر علی راسخ افشار - مقاله مورد بحث - ، مرا بیاد دوران های جوانی و رادیکالیسم کاذبی که در آن دوران بر کل جنبش حاکم شده بود انداخت ! خود من در آن زمان ، یکی از آن افرادی بودم که خیال می کردم، فضای سیاسی هر قدر رادیکالیزه تر شود، نتیجه ای که بهمراه خواهد داشت، مثبت تر و بار آورتر خواهد بود!

جناب دکتر علی راسخ افشار در اعتراض و مخالفت با این نظریه که ، ایران بعد از انقلاب بهمن ۱۳۵۷ "استقلال" خود را کسب کرده است و از " حاکمیت ملی " برخوردار شده است ، نوشته اند :
" ... این دولت ملی دکتر مصدق بود که اتکاء به ملت داشت و از موضع قدرت متکی به ملت، با ابر قدرتها و در سطح جهانی عمل میکرد و شایستگی آنرا دارد که " حکومت ملی " نام گیرد. و این حزب توده و دربار خائن و کارگزاران مزدور بومی بودند که خود را در اختیار قدرتهای بیگانه گذارند و به کودتای ننگین انگلیسی- امریکائی امکان تحقق دادند. این سؤال برای من مطرح است که چگونه سوسیالیستهای مدافع نظام ولایت فقیه که خود را بغلط سوسیالیستهای مصدقی می نامند و حالا آقای حسن بهگر بخود اجازه میدهند که حاکمیت دینی و استبدادی جمهوری اسلامی که دشمن ملت و منافع و مصالح ملی می باشد را حاکمیت ملی بنامند. نه آقای بهگر! اینکه شما می نویسد، " اکنون بسیاری از کشورها از جمله ایران بنا به تعریف حکومت ملی عضو سازمان ملل و دارای دستگاه سیاسی... الخ می باشد" این تر شما غلط است. بفرمائید این تعریف حکومت ملی را از کجا آورده اید... " (تکیه از من است).

صرفنظر از اینکه این حضرت ، ما سوسیالیست های مصدقی را متهم بدفاع از " نظام ولایت فقیه " نموده اند، و حکم دیگری نیز صادر نموده اند که چرا ما خودمان را " بغلط " ، " سوسیالیستهای مصدقی " می نامیم!!

ایشان از آقای حسن بهگر سؤال کرده اند " این تز شما غلط است . بفرمائید این تعریف حکومت ملی را از کجا آورده اید؟ "

در پاسخ به این سؤال ایشان ، من در بخش اول این نوشته توضیح دادم که ما سوسیالیست های مصدقی پایه استدلال خود را در رابطه با توضیح در باره " حاکمیت ملی " ، بر مبنای معنای واژه " سوورنی تیت " گذاشته ایم ، واژه ای که معنای آن جهانشمول است، که بعداً به مثالهائی در روشنتر کردن موضوع مورد اختلاف ، اشاره خواهم کرد و توضیح خواهم داد که دکتر مصدق در دوران مبارزات خود، بخوبی به تفاوت بین "حاکمیت ملی" و "حاکمیت ملت" واقف بود و بر پایه همین اصل بود که ایشان بدرستی در آن زمان ، شرایط پیشنهاد " ۵۰ درصد " را در رابطه با حل مسئله نفت ، نپذیرفت. چون محتوی آن پیشنهاد در مغایرت تام با اصل " حاکمیت ملی " ایران قرار داشت!

ولی با کمی دقت به فرمولبندی جملات نقل قول شده از مقاله آقای دکتر علی راسخ افشار، اصولاً این سؤال ایشان از آقای حسن بهگر بوده است که " بفرمائید این تعریف حکومت ملی را از کجا آورده اید؟ " خود این سؤال، نکته ای است که جای تأمل دارد. البته همانطور که قبلاً اشاره کردم ، آقای حسن بهگر پاسخ به این سؤال را در نوشته خود تحت عنوان " آزادخواهی که حکم خفقان می دهد !!! " داده اند. ولی با اجازه آقای حسن بهگر، باید به آقای دکتر علی راسخ افشار پاسخ داد، که به فرض، ما با واژه جهانشمولی بنام " سوورنی تیت " ، آشنائی نداریم و یا آقای حسن بهگر ، با مقوله " اتونومی " که در مقاله اش اشاره کرده است ، آشنا نبوده است که پاسخ آن سؤال را بدهد . ولی ضروری است در این رابطه ، بر این امر تأکید داشت که برای پاسخ به سؤال " این تعریف ... را از کجا آورده اید " ؟ ، از متن سخنرانی آقای دکتر علی راسخ افشار ، همان سخنرانی که ایشان در گرد هم آئی عده ای از کارکنان شرکت ملی نفت در کرمانشاه ، در تاریخ ۲۹ ، ۳ ، ۱۳۵۸ ، بمناسبت سالگرد روز خلع ید (۲۹ خرداد ۱۳۳۰) کرده و متن آن با جملات: " بنام خدا ، به احترام و بخاطر بزرگداشت سالگرد شهادت دانشمند و متفکر بزرگ اسلامی استاد علی شریعتی فاتحه ای نثار روح آن مرحوم میکنیم و یکدقیقه سکوت می نمائی. " ، شروع شده است ، کمک نگرفته ایم!

آقای دکتر علی راسخ افشار در آن جلسه سخنرانی که ۵ ماه و ۷ روز بعد از پیروزی انقلاب بهمن ۱۳۵۷ ، انجام شد، اظهار کرده بودند که:

" ... مبارزه بر ضد امپریالیستهای جهانخوار ، قیام و نهضت و بالاخره انقلاب برای بدست آوردن استقلال و حاکمیت ملی و آزادی و رها شدن از ستم بیداد گران جهانی ، پدیده ای که فقط منحصر به یک کشور بر اساس دارا بودن شرائط خاص جغرافیائی و سوق الجیشی و یا زمینه های مشخص نژادی و تاریخی باشد نیست . همچنین انگیزه اینگونه جنبشهای رهائی بخش را نمیتوان فقط و فقط دین و مذهب و یا اینگونه اعتقادات و برداشتهای ذهنی دانست. بلکه این مجموعه کلیه عوامل اجتماعی از دین و مذهب و سنتهای کهن فرهنگی گرفته تا زمینه های عینی و قابل لمس اقتصادی و بالاخره رشد و بلوغ ملتهاست که با پیدا شدن رهبر و یا رهبرانی صادق و قاطع حرکتی تعیین کننده در کشورهای عقب نگه داشته شده بوجود میآورد که همراه خود پیروزیها، کودتاها، خونریزی ها، اعدام ها و بالاخره شکست ها را در پی دارد. مصدق استاد و رهگشای مبارزات ضد امپریالیستی و ملی و انسانی خلق های جهان سوم بود. هم او بود که در چنین روزی در ۲۸ سال پیش [تا ۲۹ خرداد ۱۳۵۸] از شرکت غاصب نفت انگلیس خلع ید کرد. و هم او بود که در بیداد گاه محمد رضا شاهی گفت "گناه من این است که با امپراطوری انگلستان و استعمارگران در افتادم. اما رفقا من آنم که رستم بود پهلوان حرفی پوچ و بی معنی است. دکتر مصدق سمبل شرافت و آزادگی، نمونه مبارزه و وظیفه شناسی ، نقش خود را در تمام مراحل زندگی پر افتخارش به بهترین نحو انجام داد و در روزگاری که اکثر همگان، همزمان، و همه همراهانش سر از سفارتخانه های روس و انگلیس و دستگاههای فراماسونی در می آوردند با وجود تقی زاده ها، دشتی ها ، سید ضیاء ها، وثوق الدوله ها، فروغی ها و هزار خائن وطن فروش دیگر، که آخرین نمونه های آن زاهدی ها، جمال امامی ها و حائری زاده ها بودند، چون کوهی استوار ایستاد و نشان داد که استقامت ، مبارزه و ایمان به خلق یعنی چه ؟ و مکتبی را بنیان گذاشت که تمام آنها که امروز در سازمانهای مختلف سیاسی فعالیت می کنند و یا در دولت موقت انقلاب جمهوری اسلامی خدمت می نمایند همه و همه شاگردان آن مکتب هستند. مصدق نقش خود را ایفا کرد اما آیا ما، ما که سوگند خورده ایم راهش را ادامه دهیم ، ما که در جبهه ملی او جمع شده ایم ، ما که خود را مصدقی مینامیم، چه کرده ایم؟ و چه میخواستیم کنیم؟ آیا پاسخ گوی انتظارات ملت ایران بوده ایم؟ اگر امروز مصدق سر از آرامگاه ابدیش احمد آباد بیرون کشد، آیا ما و راه ما را تأیید میکند؟ آیا ما توانستیم نهضتی شبیه نهضت ملی شدن نفت بوجود آوریم؟ رفقا ، نه . برای اینکه وارد بحث روز شویم اجازه دهید اول انقلاب ایران را تجزیه و تحلیل

کنیم ، گروهی میگویند این انقلاب اسلامی است و بعضی ها حتی پارا فراتر مینهند و میگویند چون شهادت در مذهب شیعه جا و محلی خاص دارد این مذهب شیعه بوده است که باعث این انقلاب عظیم شده است، **عده [ای] میگویند این انقلاب ملی** است و ارتباطی به مذهب ندارد، و بالاخره دسته [ای] میگویند این انقلاب انسانی است و نه خصلت اسلامی دارد و نه جنبه ملی ایرانی. باید گفت اینها همه یک چیر میگویند. این جنگ و دعوها همان داستان عنب و انگور و ازم است که مولانا در مثنوی بخوبی آنرا شرح داده است. **واقعیت اینستکه این انقلاب هم اسلامی است ، هم ملی است ، هم انسانی است** و اصلا اینها در زمینه آنچه در ایران اتفاق افتاده است فرقی با هم ندارند. شعارهایی که امام مطرح کردند چه بود ؟ گفتند آمریکائوهاو امپریالیستها نفت شما ، هستی شما را غارت میکنند ... " (همه جا تکیه از من است).

آقای دکتر علی راسخ افشار در ادامه تحلیل خود از انقلاب بر هبری آیت الله خمینی در آن جلسه سخنرانی چنین گفته اند :

" ... باری مسئله ای که **بانقلاب شکوهمند** ما منجر شد، مسئله حق الناس بود و نه حق الله ، رژیم محمد رضا شاهی بتمام افراد و آحاد این ملت ستم میکرد. زور میگفت ، می دزدید، می چابید. کدام مسلمان ، کدام ایرانی، کدام انسان میتوانست صحه روی اعمال او بگذارد؟ مردی شجاع ، با ایمان و صادق از میان خلق برخاست، **پرچمی را که روز ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با کودتای ننگین سازمان جاسوسی سیا آمریکا و بزنجیر کشیدن قهرمان مبارزات ضد امپریالیستی جهان مصدق کبیر بر زمین افتاده بود برداشت** ، از قم به ترکیه ، از ترکیه به عراق از عراق بباریس در همه جا و در تمام سنگرها ثانیه از پا نایستاد، آنقدر گفت و نوشت ، آنقدر برای ما مواضع صحیح خود را روی نوار ضبط باز گو کرد و در اعلامیه ها بیان داشت تا بالاخره ملت بپا خاست و بزرگترین انقلاب جهان در این آب و خاک بوقوع پیوست. **امام خمینی سکه ایست که هر دو رویش میدرخشد ، او یک ایرانی است** ، چرا اینهمه که در عراق بود با آنکه اکثریت جمعیت عراق شیعه است در جهت انقلاب ملت عراق بر علیه تکریتی ها آنچنان اقدامی نکرد؟ چون او ایرانی است و اول باید پایگاهی استوار در میان ملت خود ایجاد کند **پس یک رویش یک رهبر بزرگ و عالیقدر ملی است** و روی دیگر این **سکه تابناک و درخشان یک رهبر مذهبی است**. او یک مجتهد صاحب رساله و مرجع تقلید است و علاوه بر همه اینها او یک انسان پاک و صادق و صالح و بی نیاز و عادل . مبارز است . **افسوس که در میان مراجع تقلید چنین رهبرانی نادر هستند**.... " (همه جا تکیه از من است).

در همان جلسه سخنرانی در تأیید سیاست و عملکرد " دولت تحت رهبری امام " ، بیان داشته اند :

" ... حتی یک برنامه سازنده هم از سوی سازمانهای سیاسی ، از جبهه ملی گرفته تا حزب جمهوری اسلامی عرضه نشده است ، **دولت تحت رهبری امام** سه اقدام صحیح و اساسی کرده است یکی احکام دادگاههای انقلاب است که انتقام ملت را از یک مشت خائن بیست فترت ، وطن فروش گرفت و میگیرد، هرچند بهتر بود در فرم و طرز عمل جنبه های حقوقی و بین المللی را هم رعایت میکردند ، ... " (تکیه از من است).

و جناب دکتر علی راسخ افشار در رابطه با خصوصیات اخلاقی " خمینی بت شکن " ، همان آیت الله خمینی که با بیانات خود مبنی بر اینکه : از استخوان های پوسیده آن مرد چه می خواهید - که منظور از استخوان های پوسیده ، همان استخوانهای شادروان دکتر محمد مصدق بود - به نیروهای مصدقی اعلان جنگ داده بود و نیز رهبر وقت جبهه ملی ایران ، زنده یاد دکتر کریم سنجابی، که مدتها بود بخاطر اعتراض بعملکرد " دولت تحت رهبری امام " ، از مقام وزارت امور خارجه استعفا داده بود ، در آن جلسه چنین تبلیغ کرده بود:

" ... آخر بمن نشان بدهید کدام پادشاه، کدام رئیس جمهور تا بدین حد متواضع است ؟ تا باین حد که میگوید ، من نوکر ملت هستم، من دست ملت را میبوسم. مردم، ای مردمیکه، صدای مرا میشنوید، مگر این خمینی ما نیست ، خمینی بت شکن، خمینی که با قیام تمامی ملت بزرگترین انقلابهای جهان را در نیمه دوم قرن بیستم در برابر بزرگترین ابر قدرتهای نظامی و اقتصادی و سیاسی زمان بشر رسانید؟، این خمینی ماست که با این همه فروتنی، با اینهمه تواضع ، با اینهمه صداقت و با اینهمه صمیمیت میگوید من نوکر ملت هستم، من دست ملت را میبوسم این صداقت و صمیمیت و قاطعیت منقابل امام و ملت است که ضامن پیروزی ماست.... " .

" ... مردم ! قدر بدانیم انقلابمان را ، پیروزیمان را. راستی راستی خواب نمی بینم ؟ من بکرمانشاه آمده ام میان برادران و خواهران کرمانشاهیم هستم و دیگر شاه نیست، ساواک نیست، پاسبان و ژاندارم زورگو نیست. ما آزاد شده ایم ... " .

" ... من و تو یکبار محمد علیشاه را بیرون کردیم و شادمان بودیم که مشروطه و آزادی را بدست آوردیم ، اما برایمان کودتای ۱۲۹۹ را تدارک دیدند و رضا خان قلدر دیکتاتور آدمکش را تراشیدند. پس از این شکست دلمان به مصدق خوش بود و چه قدمها که او در راه آزادی ما برداشت. اما سازمان سیا، چشم دیدن آزادی ما را نداشت. باز شکست خوردیم، ۲۸ مرداد همه آرزوها و امید های ما را بر باد داد. ۲۵ سال گذشت تا باز خداوند نعمت وجود امام خمینی را بما ارزانی داشت. ... "

" مردم ، خواهران و برادران عزیز من، بیائید بکوری چشم آنها که نمیخواهند ببینند ایران آزاد و مستقل شده است و خود کفا و آباد خواهد شد ... " (تکیه از من است).

محتوی متن سخنرانی آقای دکتر علی راسخ افشار در کرمانشاه و مقایسه آن گفتار قصار ، با متن مقاله ای که ایشان بدون ارائه کوچکترین مدرک و یا نقل قولی از نوشتار و یا گفتار ما ، ما سوسیالیست های مصدقی، را مدافع " نظام ولایت فقیه " معرفی کرده اند ، بی اختیار انسان را بیاد مثال "کلاغ سیاه " ، مرحوم مهندس مهدی بازرگان در مجلس شورا ... می اندازد !
آخر کسی نیست به این آقای محترم بگوید ، مگر شما فراموش کرده اید که در تائید و تبلیغ انقلاب و قطع نفوذ امپریالیسم آمریکا ... ، چه مطالب و نوشته هائی که نگفته اید ؟
با این وجود و با توجه به محتوی نقل قول مطالب بالا ، ما هیچگاه آقای دکتر علی راسخ افشار را متهم به تبلیغ بنفع جا انداختن " ولایت فقیه " در نظام جمهوری اسلامی نمی کنیم، اگرچه محتوی بیانات ایشان در کرمانشاه هیچگونه فرقی با گفتار مبلغین رژیم - افرادی همچون فخرالدین حجازی ها - ، که بعدها بروی صحنه آمدند، ندارد!

ادامه دارد

دکتر منصور بیات زاده

۷ مهر ماه ۱۳۸۳ برابر با ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۴

Socialistha@ois-iran.com
www.ois-iran.com